

تحلیل آیات دال بر اشتراک مؤمن و کافر در احکام*

سیفاله احدی**

چکیده

یکی از مسائل مهم و چالشی در مباحث فقهی این است که آیا کفار افزون بر اصول دین، نسبت به فروع دین نیز مکلف هستند یا خیر؟ مشهور میان فقهای امامیه این است که کفار نیز همانند مسلمانان به فروع دین مکلف بوده و به واسطه‌ی عدم انجام آنها عقاب خواهند شد، اما در مقابل، برخی از فقهای اهل تسنن و امامیه معتقدند که هیچگونه تکلیفی از باب فروع دین متوجه کفار نیست. هر دو گروه عمدتاً به آیات قرآنی استدلال کرده‌اند. نویسنده در پژوهش پیش رو به شیوه توصیفی - تحلیلی به تبیین و تحلیل مسئله پرداخته و پس از بررسی ادله و مستندات هر دو گروه معتقد است عمومات و اطلاقات قرآنی که با تعابیر «یا ایها الناس» و «علی الناس» در بیان تکلیف، تمام انسان‌ها را مورد خطاب قرار داده، بر عمومیت و اطلاق خود باقی است و سایر ادله‌ی مطرح شده نمی‌تواند آن را تخصیص زده و یا مقید سازد. افزون بر آن، عقل نیز همانگونه که به طور مستقل بر اصل عبادت خدا حکم می‌کند، در این حکم میان اصول و فروع دین فرقی قائل نیست.

کلید واژه‌ها: تکالیف کفار؛ فروع دین؛ اشتراک در تکلیف؛ آیات الاحکام.

* تاریخ دریافت: ۹۹/۰۹/۳۰ تاریخ پذیرش: ۴۰۰/۰۱/۱۳

** استادیار فقه و حقوق اسلامی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

۱- مقدمه و طرح مسئله

حکمت الهی اقتضا دارد که انسان‌ها بدون هدف آفریده نشده‌اند؛ چنانکه خداوند متعال در آیه‌ی شریفه‌ی «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات/۵۶) می‌فرماید: من جن و انس را نیافریدم، مگر برای اینکه عبادتم کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند)؛ بنابراین هر انسانی برای نائل شدن به این مقصود لازم است که بر اساس عقل و اندیشه و فکر بشری، به وجود خدا و یکتایی او، شریعت‌های آسمانی و انبیای الهی، و وجود معاد (آخرت) ایمان و اعتقاد پیدا کند. آنگاه پس از ایمان به خداوند متعال و شریعت آسمانی اسلام و احساس مسئولیت در برابر پروردگار، از آنجا که در امتثال اوامر و اجتناب از نواهی، خود را بنده خدا محسوب می‌کند، لذا بر خود لازم می‌داند که رفتار و کردار خود را در همه جنبه‌های زندگی بر اساس قانون آسمانی و شریعت اسلام انجام دهد. عقل و اندیشه‌اش او را می‌دارد که در همه تصرفات و فعالیت‌های فردی و اجتماعی خود، تنها بر اساس آن شریعت عمل کند؛ بدین معنی که همواره خود را ملزم بداند از وظیفه‌ای که دین او بدان فرمان داده است پیروی نماید. در این که فلان کار را انجام دهد یا ترک کند، و این که بر طبق این روش یا آن شیوه قدم بردارد، باید ببیند که مکتب و مذهبش چه حکمی دارد و چه وظیفه‌ای برای او تعیین کرده است، اگر دین او عملی را واجب کرده آن را انجام دهد، اگر او را از کاری بازداشته، به ترک آن کار همت کند و اگر اجازه انجام عملی را داده (نه به صورت لزوم) او مختار است آن را انجام دهد.

حال آنچه در عالم واقع رخ می‌دهد این است که برخی از انسان‌ها اعتقاد راستین پیدا کرده که در فقه اسلامی از آنها به مسلمان تعبیر می‌شود، و احکام و تکالیف مربوط به خود را یاد گرفته و بدان عمل می‌کنند. اما برخی دیگر وجود خدا و وحدانیت او، یا نبوت انبیاء و یا وجود آخرت، و یا هر سه را انکار می‌کنند، و بلکه منکر اصول یا ضروری دین می‌-

تحلیل آیات دال بر اشتراک مؤمن و کافر در احکام ۲۶۹

گردند، که از این افراد در فقه اسلامی به کافر تعبیر می‌شود، چنانکه خداوند متعال فرموده است: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (انسان/۳)، ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد)، خواه ناسپاس! از این رو مسئله‌ی مهم و اساسی که در این راستا مطرح می‌شود و نیاز به بحث و بررسی دقیق دارد این است که آیا کافران نیز همانند مؤمنان به تمام احکام و تکالیف الهی مکلف هستند، بدین صورت که آنها ابتدا بایستی به اصول دین معتقد گشته و سپس فروع دین را انجام داده و به احکام دینی پایبند باشند، یا اینکه آنان چون اصول دین را نپذیرفته و به وجود خداوند متعال، وجود معاد و حسابرسی، و بعثت انبیاء و ارسال رهبران الهی معتقد نشده‌اند، پس به فروع دین نیز مکلف نخواهند بود؟ و اینکه آیا اصلاً ثمره و فایده‌ای برای بحث مذکور وجود دارد؛ چراکه کافر به هر حال جهنمی است، و مکلف بودن یا نبودن او به فروع شاید تأثیری نداشته باشد؟! نویسنده در پژوهش حاضر می‌کوشد مسئله‌ی مذکور را به شیوه‌ی توصیفی - تحلیلی و با تتبع در کتب فقهی و تفسیر آیات الاحکام مورد بحث و بررسی قرار داده تا آنچه موافق تحقیق است را تبیین کند.

۲- مفهوم‌شناسی کفر و بیان اقسام کافر

به نظر می‌رسد قبل از ورود به اصل بحث بایستی مفهوم کفر و اقسام کافر تبیین گردد.

۲-۱- مفهوم‌شناسی کفر

کفر در لغت به معنی پوشاندن شیء است. شب را کافر گویند چون که اشخاص را می‌پوشاند، و زارع را نیز کافر گویند بدین جهت که تخم را در زمین می‌پوشاند، بر این اساس مراد از کفر نعمت پوشاندن آن با ترک شکر است، و بزرگترین کفر، انکار وحدانیت

خدا یا دین یا نبوت است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۷۱۴؛ مشکینی، بی تا، ص ۴۴۱؛ ابوجیب، ۱۴۰۸، ص ۳۲۱).

کفران بیشتر در انکار نعمت و ناسپاسی، و کفر در انکار دین به کار می‌رود و کفور (به ضمّ کاف) در هر دو؛ چنانکه خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ» (انبیاء/۹۴)، یعنی هر کس چیزی از اعمال شایسته بجا آورد، در حالی که ایمان داشته باشد، کوشش او ناسپاسی نخواهد شد، و ما تمام اعمال او را (برای پاداش) می‌نویسیم (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۷۱۴). و کفور (به فتح کاف) مبالغه در کفران نعمت است، یعنی بسیار ناسپاس: «إِنَّهُ لَيُؤَسُّ كُفُورًا» (هود/۹)، بسیار ناامید و ناسپاس خواهد بود.

کفر در شریعت عبارت است از انکار آنچه خدا معرفت آن را واجب کرده است، از قبیل وحدانیت و عدل خدا، و معرفت پیامبران و آنچه پیامبر از ارکان دین آورده است، هر که یکی از اینها را انکار کند کافر است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۲۸). بنابراین کافر به طور مطلق در عرف دین به کسی گفته می‌شود که وحدانیت خدا یا نبوت یا شریعت، و یا هر سه را انکار کند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۷۱۴-۷۱۵؛ قرشی، ۱۴۱۲، ج ۶، ص ۱۲۲).

با توجه به مطالب بیان شده می‌توان با برخی از فقها همراه شد و اذعان کرد که کافر کسی است که بر غیر دین اسلام باشد، مانند یهود و نصاری و مجوس و دهری، یا آن که با اختیار اسلام، ضروری دین اسلام را انکار کند، یا از او گفتار یا رفتاری صادر شود که اقتضای کفر او نماید، مثل سوزانیدن قرآن «العیاذ بالله» یا ناسزا گفتن بر یکی از اهل عصمت (علیهم السلام) (بهجت فومنی، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۶۳).

۲-۲- اقسام کافر

در کتب فقهی برای کافر اقسام متعددی ذکر شده است، مانند کافر ذمی، حربی، خارجی، ناصبی و غالی (شهیدثانی، ۱۴۱۰، ج ۸، ص ۲۶)، اما در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان آنها را در سه دسته قرار داد.

یک: کافر کتابی (اهل کتاب)

کسانی که پیرو یکی از ادیان الهی می‌باشند و اسلام برای آنان پیامبر و کتاب آسمانی قائل است از قبیل: یهود و نصاری. در الهی بودن دین مجوس و عدم آن بین فقها اختلاف است، که به موجب بعضی از روایات آنان از اهل کتاب محسوب می‌شوند (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۵، ص ۲۲۹).

دو: مشرکین

کسانی که از هیچ دین الهی پیروی نمی‌کنند، اعم از اینکه هیچ مذهبی را اعتقاد نداشته باشند یا اینکه معتقد به مکاتب الحادی باشند.

از نظر فقهی فرزند تابع اشرف ابوین است؛ یعنی اگر فرزندی در حین انعقاد نطفه یکی از ابوین او مسلمان باشد محکوم به اسلام بوده و او را «مسلمان تبعی» می‌گویند. اما اگر در حین انعقاد نطفه هیچ یک از ابوین او مسلمان نباشند، فرزند محکوم به کفر بوده و او را «کافر تبعی» می‌گویند.

سه: مرتد

مرتد کسی است که پس از اسلام کفر اختیار کرده است. مرتد به دو قسم «فطری» و «ملی» قابل تقسیم است:

الف- مرتد فطری کسی است که در حین انعقاد نطفه لااقل یکی از ابوین او مسلمان بوده و خود نیز پس از بلوغ اسلام را پذیرفته و سپس کافر شده است.

ب- مرتد ملّی کسی است که در حین انعقاد نطفه هیچ یک از ابوین او مسلمان نبوده‌اند، ولی خود پس از بلوغ به اسلام گرایش پیدا کرده و اظهار اسلام نموده و سپس کافر شده است (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۸، ص ۳۰، ج ۹، ص ۳۳۷؛ صاحب جواهر، ج ۴۱، ص ۶۰۰ و ۶۰۲ و ۶۱۲؛ طاهری، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۱۱۲).

گفتنی است تمام اقسام کفار، اعم از اینکه اهل کتاب بوده و به یک دینی غیر از اسلام معتقد باشند، یا اینکه به هیچ دینی اعتقاد نداشته باشند، در مسئله‌ی مورد تحقیق مد نظر

بوده، چراکه در ادله - چنانکه ملاحظه خواهد شد - بحث از مکلف بودن تمام انسان‌ها، از جمله کفار مطرح شده است.

۳- آیات دال بر مکلف بودن کفار به فروع دین

قول مشهور میان فقهای امامیه این است که کافر، افزون بر اصول دین به فروع دین نیز مکلف است (ر.ک: بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۳۹؛ نراقی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۲۸۲؛ خوئی، ۱۴۱۶، ص ۵۴)، ایشان برای این امر افزون بر اجماع^۱، به چند دلیل قرآنی استدلال کرده‌اند؛ چرا که در برخی از آیات قرآنی تعبیری به کار رفته است که می‌توان از آنها برای تبیین حکم مسئله‌ی مورد تحقیق استفاده کرد، از این رو این آیات را مطرح کرده و مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

۳-۱- آیه‌ی اول: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ»^۲ (بقره/۲۱)

مطابق تفسیر ائمه‌ی معصومین (ع) آیه‌ی شریفه‌ی مذکور بیانگر آن است که تمام انسان‌ها باید پروردگارشان را که آفریننده‌ی آنها است عبادت، و از او امر او اطاعت کنند (بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۱۵۱).

با توجه به اینکه در آیه‌ی شریفه با کلمه‌ی «الناس»، تمام انسان‌ها، اعم از مسلمان و کافر مورد خطاب قرار گرفته‌اند، و همچنین با عنایت به اینکه در آیه‌ی شریفه دعوت به عبادت پروردگار شده، برخی از فقهای امامیه و شافعیه معتقدند که شخص کافر نیز همانند شخص مسلمان به فروع دین اسلام (نماز و روزه ...) مکلف است (قطب راوندی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۹؛ علامه حلی، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۱۸۸؛ فاضل مقداد، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۱۶۵؛ حسینی جرجانی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۲۱۶؛ نراقی، ۱۴۱۷، ص ۲۸۰؛ شهابی خراسانی،

۱- با توجه به وجود ادله‌ی دیگر در مسئله، اجماع مذکور مدرکی بوده و فاقد اعتبار است.

۲- «ای مردم! پروردگار خود را پرستش کنید، آن کس که شما و کسانی را که پیش از شما بودند آفرید، تا پرهیزکار شوید».

تحلیل آیات دال بر اشتراک مؤمن و کافر در احکام ۲۷۳

۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۲)، و کفر نمی‌تواند به عنوان مانع مطرح شود، زیرا کافر می‌تواند ایمان بیاورد تا متمکن از انجام فروع گردد (علامه حلی، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۱۸۸)، به عبارتی، کفر در کافر به منزله وجود حدث در مسلمان بوده که بر او لازم است آن را از خود ازاله کند (مؤمن قمی سبزواری، ۱۴۲۱، ص ۱۵؛ نراقی، ۱۴۱۷، ص ۲۸۱)، بنابراین هر انسانی بر هر عبادتی مکلف است، مگر اینکه برخی از افراد، مانند کودکان و دیوانگان، به واسطه‌ی دلیل خاص از این عموم خارج شوند (مقدس اردبیلی، بی‌تا، ص ۱۱۲؛ استرآبادی، ۱۳۹۴، ص ۲۵۳؛ فاضل کاظمی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۵۲).

گفتنی است افزون بر آیه‌ی مطرح شده، در آیات دیگری نیز تمام بشر به عبادت خداوند متعال امر شده‌اند که این آیات مورد استناد برخی از فقها قرار گرفته است؛ چنانکه می‌فرماید: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ - وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»^۱ (یس/ ۶۰-۶۱).

گفته شده با توجه به اینکه در آیات مذکور به صورت عام از عبادت شیطان نهی، و به عبادت خداوند متعال امر شده است، و کفار نیز تحت این امر قرار دارند (شهید ثانی، ۱۴۰۲، ج ۲، ص ۹۶۲)، بنابراین بر آنها نیز همانند مسلمانان عبادت خدا واجب است. اما ادعای تخصیص عبادت امر شده در این آیات به اهل ایمان، افزون بر آن که خلاف اصل است، ظاهر نیز این است که هیچ مخصصی وجود ندارد، بنابراین کفار نیز به فروع دین مکلف هستند (خواجه‌ی مازندرانی، ۱۴۱۸، ص ۹۳).

اشکال

برخی از فقها در اشکال به استدلال مذکور گفته‌اند: آیاتی که به عبادت خدا امر کرده‌اند هیچ دلالتی بر مکلف بودن کفار به فروع دین ندارد؛ چراکه مورد آیه، حکم عقلی و

۱- «ای فرزندان آدم آیا با شما عهد نکردم که شیطان را نپرستید، چراکه او برای شما دشمن آشکاری است؟! و اینکه مرا پرستید که راه مستقیم همین است.»

دعوت به توحید و نهی از شرک است و متذکر این نکته است که بایستی در اسرار خلقت، تدبیر و تفکر شود (ملکی میانجی، ۱۴۰۰، ص ۶). اما در رابطه با این امر که ملاک تکلیف در خصوص کافر نیز وجود دارد، چراکه کافر می‌تواند ایمان آورده و متمکن از انجام فروع گردد، به عبارتی «الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار»، برخی از فقهای معاصر گفته‌اند: هرچند در مقام ثبوت این مطلب صحیح است، اما بحث در مقام اثبات است، و با پذیرش تکلیف نداشتن آنان، چگونه می‌توان کشف ملاک کرده تا عقاب آنها صحیح باشد (خویی، ۱۴۱۶، ص ۶۱).

در رد استدلال مذکور گفته شده است که این استدلال مبتنی بر اشتباه میان مقدمه‌ی واجب مطلق و واجب مشروط است؛ چراکه معرفت اصول دین از قبیل مقدمه‌ی واجب مطلق است (بهبهانی، ۱۴۲۶، ص ۱۰۷).

۳-۲- آیه‌ی دوم: «وَيَلِّ لِلْمُشْرِكِينَ - الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ»^۱ (فصلت/۶-۷)

«ویل» به معنی عذاب است، و بعضی گفته‌اند که «ویل» اسم چاهی در جهنم است، و اشراک در شرع به معنی کفر مطلق یا کفر به سبب عدم توحید می‌باشد (حسینی جرجانی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۲۸۲)، و آیه‌ی مذکور به‌طور صریح کافران را بر ادا نکردن زکات تهدید کرده است، چراکه آنان نیز همانند مؤمنان به تمام عبادت مکلف هستند و بر ترک آن عقاب می‌شوند (قطب راوندی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۲۳۱؛ مؤمن قمی سبزواری، ۱۴۲۱، ص ۱۳۱؛ شهید ثانی، ۱۴۰۲، ج ۲، ص ۹۶۲؛ استرآبادی، ۱۳۹۴، ص ۳۲۲؛ محقق سبزواری، ۱۲۴۷، ج ۲، ص ۴۲۶؛ صاحب جواهر، ۱۴۰۴، ج ۱۵، ص ۶۱؛ همدانی، ۱۴۱۶، ج ۱۳، ص ۹۱)، و عبارت «وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ»، جمله اسمیه و حالیه بوده و مشتمل است بر تکریر اسناد

۱- «وای بر مشرکان باد، همان‌هایی که زکات را ادا نمی‌کنند و آخرت را منکرند».

تحلیل آیات دال بر اشتراک مؤمن و کافر در احکام ۲۷۵

جهت مبالغه و تنبیه بر آن که سبب ندادن زکات، انکار قیامت از سوی ایشان است و عذابی که خدای تعالی در قیامت از برای کافران و فاسقان و کسانی که زکات نمی‌دهند مقدر و مهیا گردانیده (حسینی جرجانی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۲۸۲). اما انجام زکات از شخص کافر در حال کفر صحیح نیست، به دلیل آنکه شخص کافر نمی‌تواند اخلاص داشته باشد، و به خاطر اینکه خداوند متعال فرموده است: «وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقَبَّلَ مِنْهُمْ إِنَّهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» (توبه/۵۴)، «هیچ چیزی جز کفر آنها مانع قبول شدن انفاق‌های آنها نشده است». حال اگر کافر مسلمان شود، به دلیل اجماع فقها و روایت نبوی: «الاسلام يجب ما قبله» (ابن ابی جمهور احسائی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۵۴)، «اسلام آوردن همه گناهان گذشته را از بین می‌برد»، و جوب زکات از او ساقط می‌شود، بنابراین اگر در حالت کفر او زکات تلف شود، بعد از اسلام آوردن ضامن آن نخواهد بود (فاضل مقداد، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۲۲۱-۲۲۲؛ مقدس اردبیلی، بی‌تا، ص ۱۸۰؛ استرآبادی، ۱۳۹۴، ص ۳۲۲).

گفته شده است: «ممکن است بر اساس آیه‌ی شریفه چنین استدلال شود که اگر کسی زکات ندهد، در حالی که آن را حلال بشمارد، مشرک است و این قول حق است، زیرا کسی که به وجوب زکات معتقد نباشد کافر است».

می‌گوییم در این کلام هم از لحاظ لفظ و هم از لحاظ معنا اشتباه وجود دارد، اما از لحاظ لفظ، «مشرک» کسی است که همراه خدا شریک قرار دهد و ناگفته معلوم است که شریک قرار دادن برای خدا از لوازم منع زکات نیست، بنابراین اگر لفظ «کافر» را به جای لفظ «مشرک» به کار می‌برد بهتر بود. و اما از لحاظ معنا منطوق جمله‌ی مذکور (کسی که زکات نمی‌دهد مشرک می‌باشد) این است که مشرک زکات نمی‌دهد، اما لازمه آن این نیست که بگوییم کسی که زکات نمی‌دهد مشرک است، چراکه قضیه‌ی موجهه کلیه مانند خودش، عکس نمی‌گردد و عکس موجهه کلیه موجهه جزئیه خواهد بود. بنابراین جمله مذکور بنفسه دلالت بر مطلوب ندارد (کسی که زکات ندهد مشرک باشد)، بلکه با دلیل

دیگری ثابت می‌شود که منکر زکات مشرک است و همین دلیل خارجی کافی است و سرانجام آیه مبارکه دلالت بر مطلوب ندارد و دلیل دیگری بر مطلوب دلالت خواهد داشت (فاضل مقداد، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۲۲۲).

۳-۳- آیه‌ی سوم: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ - إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ - فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ - عَنِ الْمُجْرِمِينَ - مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ - قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ - وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ»^۱ (مدثر/۳۸-۴۴)

آیات مذکور مربوط به کافران است که به علت عدم اقامه‌ی نماز وارد دوزخ می‌گردند؛ چراکه در ادامه‌ی این آیات می‌فرماید: «وَكُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ» (مدثر/۴۶)، «و همواره روز جزا را انکار می‌کردیم»؛ بنابراین مستفاد از آیات شریفه این است که نماز بر کافران واجب است و آنها بر ترک صلوة عقاب می‌شوند. از این رو برخی از فقها آیات شریفه را از ادله‌ی مکلف بودن کفار به فروع دین بیان کرده‌اند (آملی، ۱۳۸۰، ج ۹، ص ۳۱۲؛ حائری یزدی، ۱۴۱۸، ص ۳۱۶).

اشکال

برخی از فقها استدلال به آیات شریفه بر مکلف بودن کفار به فروع دین را ناتمام دانسته‌اند، با این بیان که احتمال دارد آیه‌ی شریفه مربوط به فساق مسلمانان باشد نه کفار، چراکه خداوند متعال «عَنِ الْمُجْرِمِينَ» فرموده است، نه «عَنِ الْكَافِرِينَ». افزون بر آن، اینکه سؤال از حال کفار با عبارت «مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ» لغو و بیهوده است، زیرا ورود کفار به دوزخ مستبعد و مورد تعجب نیست، بنابراین از عبارت مذکور معلوم می‌گردد که مخاطب، مسلمانان مجرمی هستند که متصف به صفات چهارگانه در آیه‌ی شریفه هستند (مدنی کاشانی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۲۱۴).

۱- «هر کس در گرو اعمال خویش است، مگر اصحاب یمین (که نامه اعمالشان را به نشانه ایمان و تقوی به دست راستشان می‌دهند)، آنها در باغهای بهشتند، و سؤال می‌کنند از مجرمان که چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟!» می‌گویند: «ما از نمازگزاران نبودیم و اطعام مستمند نمی‌کردیم».

تحلیل آیات دال بر اشتراک مؤمن و کافر در احکام ۲۷۷

و برخی دیگر گفته‌اند که مراد از عبارت «لَمْ تَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ وَ لَمْ تَكُ تُطْعِمِ الْمِسْكِينَ»، این است که آنها مسلمان نبوده‌اند، اما بدان تصریح نشده، بلکه از اسلام به صلاة و زکات تعبیر شده است (خویی، ۱۴۱۶، ص ۵۸).

۳-۴- آیه‌ی چهارم: «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»^۱ (آل عمران/۹۷)

در آیه‌ی شریفه و جوب حج با جمله خبریه بیان شده است و جملات خبریه نسبت به جملات انشائییه تأکید بیشتری را می‌رساند. همچنین خداوند متعال و جوب حج را به گونه‌ای بیان فرموده است که نوعی حق است برای خدا بر عهده‌ی مردم.

عبارت «عَلَى النَّاسِ» در آیه‌ی مذکور عام است، و عبارت «مَنِ اسْتَطَاعَ» بدل آن بوده که به عنوان بدل بعض از کل آورده شده است. همچنین عبارت «مَنِ اسْتَطَاعَ» نیز عام بوده و شامل هر زن و مرد و خنثی دارای استطاعت می‌شود. اما با توجه به اینکه اکثر عمومات قرآن کریم به عمومیت خود باقی نمانده و تخصیص خورده است، به طوری که میان علمای اصولی مشهور شده است که: «مَا مِنْ عَامٍ إِلَّا وَ قَدْ خُصَّ» (انصاری، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۱۷۰؛ آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۲۳۷؛ خویی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۴۶۰)، «هیچ عامی نیست، مگر اینکه تخصیص خورده است»، از این رو لازم است از وجود مخصص فحص و جستجو کرد، تا چنانچه مخصص منفصلی وجود داشته باشد بایستی آنچه از مجموع ادله مستفاد می‌گردد را تبیین و تحلیل کرد. بر این اساس گفته شده است که عمومیت آیه‌ی شریفه به وسیله دلیل منفصل شرعی و عقلی تخصیص خورده است؛ با این بیان که از نظر عقلی کسی باید حج را به جا آورد که دارای فهم و شعور باشد، زیرا تکلیف کسی که فهم ندارد، محال می‌باشد. و از نظر شرع و نقل نیز رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) فرموده است: «کودک تا زمانی که بالغ نگردد، مجنون تا زمانی که عاقل نشود، و کسی که در حال خواب است تا از خواب بیدار نشود، تکلیف ندارند» (ابن بابویه، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۹۴). بنابراین

۱- «برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه (او) کنند، آنها که توانایی رفتن به سوی آن دارند».

کودک و مجنون واجب الحج نبوده و از تحت عموم وجوب حج خارج هستند (فاضل مقداد، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۲۶۵).

اشکال

در اشکال بر استدلال مذکور گفته شده است که ذیل آیهی مورد استناد، یعنی عبارت شریفه‌ی «وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» را نیز باید در نظر گرفت که مراد از کفر در آن، کفر در اطاعت است نه کفر به ربوبیت الهی (ملکی میانجی، ۱۴۱۹، ص ۶). یعنی از مجموع صدر و ذیل آیهی شریفه چنین بر می‌آید که تنها مسلمانان مکلف به گزاردن حج هستند و هر مسلمانی ترک حج کند، به خود زیان رسانده، چرا که خداوند از همه جهانیان بی‌نیاز است.

۳-۵- آیهی پنجم: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا» (مریم/۵۹)

«اما بعد از آنها فرزندان ناشایسته‌ای روی کار آمدند که نماز را ضایع کردند و پیروی از شهوات نمودند و به زودی (مجازات) گمراهی خود را خواهند دید.»

گفته شده آیهی مذکور مربوط به «کفار» است، چراکه بعد از آیه مذکور بلافاصله فرموده است: «إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا» (مریم/۶۰)، «مگر آنها که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند» (فاضل مقداد، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۱۶۵).

۴- طرح و بررسی چند اشکال

در برابر قول مشهور فقهای امامیه مبنی بر دلالت عمومات و اطلاقات آیات قرآنی بر مکلف بودن کفار به فروع دین، چندین ایراد و اشکال مطرح شده که لازم است هر یک از این اشکالات را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

۴-۱- اشکال اول

در مقابل قول به مکلف بودن کفار به فروع دین، ابوحنیفه مکلف بودن کافر نسبت به فروع دین را ممنوع دانسته است، با این استدلال که فایده تکلیف، انجام دادن آن است، حال اگر شخص کافر مکلف باشد، یا باید در حال کفر آن را انجام دهد که چنین امری بنا بر اجماع فقها باطل است، و یا بعد از مسلمان شدن به صورت قضا انجام دهد، و آن نیز باطل است، چراکه پیامبر اسلام (ص) فرموده است: «اسلام آوردن همه گناهان گذشته را از بین می‌برد» (ابن ابی جمهور احسائی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۵۴).

در رد استدلال مذکور گفته شده است که این استدلال مبتنی بر اشتباه استدلال کننده میان مقدمه‌ی واجب مطلق و واجب مشروط است؛ چراکه معرفت اصول دین از قبیل مقدمه‌ی واجب مطلق است (بهبهانی، ۱۴۲۶، ص ۱۰۷). افزون بر آن، اینکه فایده واجب بودن فروع دین بر کافر، منحصر به انجام دادن آن نیست، بلکه فایده آن این است که اگر کافر در حال کفر از دنیا رود، جهت ترک فروع عقاب خواهد شد (علامه حلی، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۱۸۹؛ فاضل مقداد، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۱۶۵). و برخی از فقها نیز در بحث وجوب زکات بر کفار گفته‌اند که اشکال مذکور، نه بر وجوب وضعی زکات در مال کفار، و نه بر وجوب تکلیفی آن وارد است، زیرا تعلق زکات به مال کفار همانند تعلق آن به مال مسلمانان است، بنابراین می‌توان آن را با قهر و یا با اختیار آنها گرفت، اما مراد از وجوب تکلیفی آن، وجود مناط وجوب بر آنهاست، هرچند به خاطر عدم اسلام او و عدم قدرت او بر امتثال امر، متوجه ساختن امر به سوی او غیر ممکن است، بنابراین مراد از وجوب، وجوب فعلی نیست، بلکه مراد آنچه مقابل انتفای وجوب به طور کلی باشد است، بنابراین حاکم شرع به واسطه‌ی ولایتی که بر فقرا دارد می‌تواند اموال و حقوق آنان را استیفا کند، و صرف عدم صحت دادن زکات از سوی شخص کافر و عدم تقرب آنان موجب تعذر و غیر

ممکن بودن حقوق الناس نمی‌شود، چنانکه در خصوص شخص مسلمان ممتنع نیز اینگونه است (طباطبائی حکیم، ۱۴۱۶، ج ۹، ص ۴۸).

۴-۲- اشکال دوم

پس از مطرح کردن آیات دال بر مکلف بودن تمام انسان‌ها به تکالیف الهی، ممکن است بر اساس آیه‌ی شریفه‌ی «إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا» (نساء/۱۰۳)، «نماز وظیفه ثابت و معینی برای مؤمنان است»، که می‌فرماید: نماز بر هر مؤمنی فرض و واجب است، و همچنین آیاتی که در آنها با عبارت «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» تنها مؤمنان برای تکالیف الهی مورد خطاب قرار گرفته‌اند (بقره/۱۷۸، ۱۸۳ و جمعه/۹)، چنین ادعا شود که پس وجوب نماز و سایر تکالیف الهی به مؤمنین اختصاص دارد. با این استدلال که در آیه‌ی مذکور کلمه‌ی «مؤمنین» بکار رفته است؛ از این رو عمومات و اطلاقات آیات مطرح شده در مباحث قبلی به واسطه‌ی این آیات تخصیص می‌خورد، چنان‌که برخی از فقهای امامیه (بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۴۳؛ خوئی، ۱۴۱۶، ص ۶۲) چنین اعتقادی داشته و گفته‌اند که بر اساس قواعد جمع میان ادله، آیات مطلق بر خصوص مسلمان حمل می‌شود.

در پاسخ به اشکال مطرح شده می‌توان گفت که اولاً: اختصاصی بودن تکالیف الهی به مؤمنان، بر خلاف اصول مذهب شیعه و مسلک شافعی است. ثانیاً: ظهور داشتن آیات مذکور در اینکه وجوب تکالیف مقید و منوط به ایمان است، قابل پذیرش نیست، بلکه آیات مذکور بیانگر آن است که انجام آن تکالیف تنها از مؤمنان صحیح است، یا اینکه با فرض عدم ایمان کفار به اصول دین، صلاحیت انبعاث به فروع در آنها وجود ندارد (حائری یزدی، ۱۴۱۸، ص ۳۱۶-۳۱۷). ثالثاً: استدلال مذکور بر این امر مبتنی است که بگوییم ذکر مؤمنین در آیه‌ی شریفه دارای مفهوم مخالف (از نوع مفهوم لقب) است، در حالی که بنا بر مبنای اصولی فقها لقب مفهوم ندارد (آخوند خراسانی، ۱۴۱۹، ص ۲۱۲؛ مظفر، ۱۴۳۰،

تحلیل آیات دال بر اشتراک مؤمن و کافر در احکام ۲۸۱

ج ۱، ص ۱۸۲)، به عبارتی، اثبات وجوب نماز بر مؤمنین، مستلزم نفی وجوب آن از غیرمؤمنین نیست. از این رو فقها معتقدند آیهی شریفه‌ی ظهور دارد در این که وجوب نماز به کسی اختصاص دارد که دارای عقل و صفت تعقل باشد، چرا که ایمان تصدیق نمودن مبدأ و معاد است، بنابراین مؤمنین کسانی هستند که تصدیق می‌نمایند و تصدیق، فرع بر تصور و قصد و اعتراف است، و اینها فقط در شخص عاقل قابل تصور است؛ بنابراین نماز بر کودک و دیوانه و بی‌هوش واجب نیست (فاضل مقداد، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۵۸-۵۹).

۴-۳- اشکال سوم

برخی از فقهای امامیه معتقدند: سیره‌ی نبی اکرم (ص) و وصی او (ع) بر آن بوده که کفار را بر فروع دین امر نمی‌کردند، بلکه آنها را بر دین خود رها کرده و از آنها تنها جزیه می‌گرفتند، این امر دال بر آن است که کفار به فروع دین مکلف نیستند (خوئی، ۱۴۱۶، ص ۶۲).

در پاسخ به اشکال مذکور گفته شده است که ممکن است اکتفا به اخذ جزیه (از کفار ذمی) به دلیل اقتضای مصلحت الهی باشد، بنابراین از آنچه گفته شده است مکلف نبودن کفار به فروع دین مستفاد نمی‌گردد. افزون بر آن، اینکه در مکلف بودن کفار به اصول دین هیچ اشکالی وجود ندارد، اما با این وجود، به اخذ جزیه اکتفا شده و بیش از آن چیزی از آنها خواسته نمی‌شود، حال این امر اقتضا نمی‌کند که چیزی بیش از جزیه بر آنها واجب نیست (طباطبایی قمی، ۱۴۲۶، ج ۶، ص ۵۳۵).

۴-۴- اشکال چهارم

برخی از فقهای امامیه معتقدند با توجه به اینکه برخی از آیات مورد استناد برای قول مشهور دلالتی بر مطلوب آنها ندارد، و برخی از آیات نیز در مکلف بودن کفار به فروع دین

ظهوری ندارد، و اجماع مورد استناد نیز محقق نیست و یا در فرض تحقق، اجماع مدرکی^۱ محسوب می‌شود، تنها دلیلی که می‌تواند برای مکلف بودن کفار به فروع دین اقامه شود دلیل عقلی است، بدین صورت که گفته شود: اصرار و مداومت بر کفر، و سلب صلاحیت از خود برای تقرب به خداوند متعال با انجام عبادات، برای کفار جایز نیست، بنابراین عقل حکم می‌کند که بر کفار توبه از کفر و ایمان آوردن به خدا واجب است تا برای آنها صلاحیت حاصل شود که مورد خطاب قرار بگیرند. اما بر اساس این دلیل عقلی (تنها لزوم ایمان آوردن کفار ثابت می‌شود و) صحیح است گفته شود که اگر دلیل شرعی یا عقلی بر شمول خطابات قرآنی و عقاب نسبت به کفار قائم گردد، هیچ مانعی برای آن نیست، در حالی که هیچ دلیلی وجود ندارد (ملکی میانجی، ۱۴۰۰، ص ۷-۸).

در رد اشکال مذکور بایستی گفت که اولاً: آیات قرآنی اقامه شده از سوی مشهور بر اساس عمومات و اطلاقات، دال بر مکلف بودن تمام انسان‌ها از جمله کفار نسبت به فروع دین است و هیچ خدشه‌ای بر آنها وارد نیست. ثانیاً: عقل که به عبادت خداوند متعال دستور می‌دهد میان اصول و فروع دین تفاوتی قائل نیست، چراکه عقل به اصل و کلی عبادت امر می‌کند و اینکه عبادت خداوند مشتمل بر اعتقاد یافتن به اصول دین و انجام فروع دین است، پس عقل حکم می‌کند که عبادت خداوند به صورت کامل صورت گیرد، بنابراین تفکیک میان اصول و فروع دین، از این حیث که کفار مکلف به اصول دین هستند نه فروع، هیچ وجه و دلیلی ندارد.

۱ - اجماع مدرکی (یا اجماع مستند): اجماع با مستند معلوم.

اجماع مدرکی که مقابل اجماع تبعیدی است، حجیت ندارد؛ زیرا حجیت اجماع از جهت کشف قول معصوم علیه السلام است و از آن جا که مستند اجماع مدرکی یعنی دلیل لفظی و یا غیر لفظی، معلوم و در دسترس فقیه می‌باشد می‌تواند بدان مراجعه کند، تا اگر آن دلیل نزد وی معتبر باشد، طبق آن فتوا دهد و گرنه آن را رد کند (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۲۵۵).

۵- نتیجه گیری

پس از تحلیل و بررسی اقوال فقها و مستندات ایشان در مسئله‌ی مکلف بودن کفار به فروع دین نتایج زیر حاصل گردید:

عمده دلیل مشهور فقهای امامیه و برخی از فقهای اهل تسنن برای مکلف بودن کفار به فروع دین آیاتی است که در آنها به طور عموم و مطلق تمام مردم را به انجام عبادات مکلف کرده است؛ چراکه در این آیات افزون بر اینکه تمام انسان‌ها، اعم از کافر و مسلمان مورد خطاب قرار گرفته‌اند، امر به عبادت نیز مطلق بوده و شامل اصول و فروع دین می‌شود، بلکه در برخی از این آیات تمام انسان‌ها بر انجام فروع دین، مانند حج مکلف شده‌اند. اما در مقابل، برخی از فقهای اهل تسنن و امامیه بر این باور هستند که کفار به فروع دین مکلف نیستند، و عمده دلیل ایشان نیز دسته‌ای از آیات قرآنی است که در آنها تنها مؤمنان مورد خطاب قرار گرفته و یا تنها بر آنها تکلیف معین گشته است، با این استدلال که عموماً و اطلاقات ادله‌ی قول مشهور به واسطه‌ی این ادله تخصیص خورده است.

آنچه به نظر می‌رسد این است که قول مشهور دارای قوت بوده و ادله‌ی خاص مطرح شده توان تخصیص یا تقیید آن را ندارد؛ چراکه استدلال به ادله‌ی خاص از باب مفهوم مخالف لقب و وصف است که در علم اصول فقه مفاهیم مذکور فاقد حجت هستند. و همچنین اینکه مراد از امر به عبادت، امر به اصول دین است فاقد وجه بوده، چراکه عبادت خالق مجموعه‌ای از اعتقادات و انجام فروع است و تفکیک میان آن دو را هیچ دلیل یا ادله‌ای بر نمی‌تابد.

کتابنامه

۱. قرآن کریم
۲. آخوند خراسانی، محمد کاظم، (۱۴۰۹ق)، کفایة الأصول، مؤسسه‌ی آل‌البیت(ع)، قم.

۳. آملی، میرزاحمدتقی، (۱۳۸۰ق)، مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی، انتشارات مؤلف، تهران.
۴. ابن ابی جمهور احسائی، محمد بن علی، (۱۴۰۵ق)، عوالی اللثالی العزیزیه، دار سید الشهداء للنشر، قم.
۵. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۶۲ق)، الخصال، جامعهی مدرسین، قم.
۶. ابوجیب، سعدی، (۱۴۰۸ق)، القاموس الفقھی لغةً و اصطلاحاً، دار الفکر، دمشق.
۷. استرآبادی، محمد بن علی بن ابراهیم، (۱۳۹۴ق)، آیات الأحکام فی تفسیر کلام الملک العالم، کتابفروشی معراجی، تهران.
۸. انصاری، مرتضی بن محمد امین، (۱۳۸۳ش)، مطارح الأنظار، مجمع الفکر الاسلامی، قم.
۹. بهبهانی، محمدباقر بن محمد، (۱۴۲۶ق)، حاشیة الوافی، مؤسسة العلامة المجدد الوحید البهبهانی، قم.
۱۰. بهجت فومنی، محمد تقی، (۱۴۲۶ق)، جامع المسائل، دفتر معظم له، قم.
۱۱. جمعی از پژوهشگران زیر نظر هاشمی شاهرودی، سید محمود، (۱۴۲۶ق)، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت (علیهم السلام)، مؤسسهی دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، قم.
۱۲. حائری یزدی، مرتضی بن عبدالکریم، (۱۴۱۸ق)، صلاة الجمعة، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
۱۳. حسینی جرجانی، سید امیر ابوالفتح، (۱۴۰۴ق)، تفسیر شاهی، انتشارات نوید، تهران.
۱۴. خواجهی مازندرانی، اسماعیل، (۱۴۱۸ق)، جامع الشتات، قم، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
۱۵. خوئی، سید ابوالقاسم، (۱۴۱۶ق)، فقه العترة فی زکاة الفطرة، مقرر محترم، قم.
۱۶. _____، (۱۴۲۲ق)، مصباح الأصول، مؤسسة إحياء آثار السيد الخوئی، قم.
۱۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد بن فضل، (۱۴۱۲ق)، مفردات ألفاظ القرآن، دار العلم - الدار الشامیة، لبنان - سوریه.
۱۸. شهایی خراسانی، محمود بن عبدالسلام، (۱۴۱۷ق)، ادوار فقه، سازمان چاپ و انتشارات، تهران.
۱۹. شهیدثانی، زین الدین بن علی، (۱۴۱۰ق)، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (المحشی - کلانتر)، کتابفروشی داوری، قم.

تحليل آيات دال بر اشتراك مؤمن و كافر در احكام ٢٨٥

٢٠. _____ (١٤٠٢ق)، روض الجنان في شرح إرشاد الأذهان، انتشارات دفتر تليغات اسلامي حوزه علميه، قم.
٢١. صاحب جواهر، محمدحسن، (١٤٠٤ق)، جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
٢٢. طاهري، حبيب الله، (١٤١٨ق)، حقوق مدني، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه، قم.
٢٣. طباطبائي حكيم، سيدمحسن، (١٤١٦ق)، مستمسك العروة الوثقى، مؤسسة دار التفسير، قم.
٢٤. طباطبائي قمي، سيدتقي، (١٤٢٦ق)، مباني منهاج الصالحين، منشورات قلم الشرق، قم.
٢٥. طبرسي، فضل بن حسن، (١٣٧٢ش)، مجمع البيان في تفسير القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران.
٢٦. علامه حلي، حسن بن يوسف، (١٤١٢ق)، منتهى المطلب في تحقيق المذهب، مجمع البحوث الإسلامية، مشهد.
٢٧. فاضل كاظمي، جواد بن سعد، (بي تا)، مسالك الأفهام إلى آيات الأحكام، بي نا، بي مك.
٢٨. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، (١٤٢٥ق)، كنز العرفان في فقه القرآن، انتشارات مرتضوى، قم.
٢٩. قرشي، سيد على اكبر، (١٤١٢ق)، قاموس قرآن، دارالكتب الإسلامية، تهران.
٣٠. قطب راوندى، سعيد بن عبدالله، (١٤٠٥ق)، فقه القرآن، انتشارات كتابخانه آية الله مرعشى نجفى (رحمه الله)، قم.
٣١. محقق سبزواري، محمدباقر بن محمد مؤمن، (١٢٤٧ق)، ذخيرة المعاد في شرح الإرشاد، مؤسسه آل البيت (عليهم السلام)، قم.
٣٢. مدني كاشاني، رضا، (١٤١١ق)، براهين الحج للفقهاء و الحجج، مدرسه علميه آية الله مدني كاشاني، كاشان.
٣٣. مشكيني، ميرزا علي، (بي تا)، مصطلحات الفقه، بي نا، بي مك.
٣٤. مظفر، محمدرضا، (١٤٣٠ق)، أصول الفقه، مؤسسة النشر الاسلامي، قم.
٣٥. مقدس اردبيلي، احمد بن محمد، (بي تا)، زبدة البيان في أحكام القرآن، المكتبة الجعفرية لإحياء الآثار الجعفرية، تهران.

٣٦. ملكى میانجی، محمد باقر، (١٤٠٠ق)، بدائع الكلام فى تفسير آیات الأحكام، مؤسسة الوفاء، بيروت - لبنان.
٣٧. مؤمن قمى سبزواری، على، (١٤٢١ق)، جامع الخلاف و الوفاق، زمينه سازان ظهور امام عصر (عليه السلام)، قم.
٣٨. نراقى، احمد بن محمد مهدى، (١٤١٧ق)، عوائد الأيام فى بيان قواعد الأحكام، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامى حوزه علمیه، قم.
٣٩. _____، (١٤١٥ق)، مستند الشيعة فى أحكام الشريعة، مؤسسه آل البيت (عليهم السلام)، قم.
٤٠. همدانى، رضا بن محمد هادى، (١٤١٦ق)، مصباح الفقيه، مؤسسة الجعفرية لإحياء التراث و مؤسسة النشر الإسلامى، قم.

